

بررسی استحاله شخصیت‌ها به باد در دو رمان کیمیاگر

و جمشیدخان عمومیم از منظر رئالیسم جادویی

رحمت غلامی^۱؛ اسماعیل نجار (نویسنده مسؤول)^۲

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۲۳ دی ۱۴۰۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۲ شهریور ۱۴۰۱؛ صص. ۳۹-۵۶

DOI: <https://www.doi.org/10.34785/J013.2022.003>

چکیده

کورتیه

رئالیسم جادویی با مؤلفه‌های خاص خود به ویژه وقوع امر جادویی باورپذیر از ژانرهای پرتطرفدار ادبیات داستانی جهان، هم برای نویسندگان و هم برای مخاطبین، است. ساختارها، مؤلفه‌ها و فرم‌های رئالیسم جادویی به صورت آگاهانه و به تأثیر یا به صورت ناخودآگاه در آثار نویسندگان مختلف به شیوه‌های گوناگون پرورش داده شده و پرداخت شده‌اند. در این پژوهش رمان کیمیاگر اثر پائولو کوئلیو و رمان جمشیدخان عمومیم، که باد همیشه او را با خود می‌برد، نوشته نویسنده‌ی گرد معاصر بختیار علی، از منظر مکتب آمریکایی مورد تطبیق قرار می‌گیرند تا وجوه تمایز و شباهت آن‌ها تحلیل و بررسی شود. ارتباط شخصیت‌های اصلی هر دو رمان با عنصر باد در چهارچوب رئالیسم جادویی اتفاق می‌افتد و نقش به‌سزایی در شکل‌گیری ساختار و محتوای آن‌ها ایفا می‌کند، و در نهایت منجر به پرورش روایاتی منحصر به فرد می‌گردد که مخاطب را در فضاها متمایز با خود همراه می‌کند.

رئالیسم جادویی با مؤلفه‌های خاص خود به ویژه وقوع امر جادویی باورپذیر از ژانرهای پرتطرفدار ادبیات داستانی جهان، هم برای نویسندگان و هم برای مخاطبین، است. ساختارها، مؤلفه‌ها و فرم‌های رئالیسم جادویی به صورت آگاهانه و به تأثیر یا به صورت ناخودآگاه در آثار نویسندگان مختلف به شیوه‌های گوناگون پرورش داده شده و پرداخت شده‌اند. در این پژوهش رمان کیمیاگر اثر پائولو کوئلیو و رمان جمشیدخان عمومیم، که باد همیشه او را با خود می‌برد، نوشته نویسنده‌ی گرد معاصر بختیار علی، از منظر مکتب آمریکایی مورد تطبیق قرار می‌گیرند تا وجوه تمایز و شباهت آن‌ها تحلیل و بررسی شود. ارتباط شخصیت‌های اصلی هر دو رمان با عنصر باد در چهارچوب رئالیسم جادویی اتفاق می‌افتد و نقش به‌سزایی در شکل‌گیری ساختار و محتوای آن‌ها ایفا می‌کند، و در نهایت منجر به پرورش روایاتی منحصر به فرد می‌گردد که مخاطب را در فضاها متمایز با خود همراه می‌کند.

واژه‌گان کلیدی: کیمیاگر؛ جمشیدخان عمومیم؛ بختیار علی؛ پائولو کوئلیو؛ ادبیات تطبیقی؛ رئالیسم جادویی.

واژه‌گان کلیدی: کیمیاگر؛ جمشیدخان عمومیم؛ بختیار علی؛ پائولو کوئلیو؛ ادبیات تطبیقی؛ رئالیسم جادویی.

۱- مقدمه

رئالیسم جادویی از ژانرهای نوشتار ادبی است که فضایی را میان چند جریان شناخته‌شده ادبیات به ویژه بین رئالیسم و سورئالیسم ایجاد کرده و با واقعی جلوه دادن اتفاقات خارق‌العاده، با قلمی که نویسنده آن را به مخاطب می‌باوراند، توانسته جای خوبی میان نویسندگان و مخاطبان خود پیدا کند. این جریان در سال ۱۹۶۷ با انتشار صد سال تنهایی مارکز مورد توجه قرار گرفت و جای خود را در ادبیات جهان باز کرد. از تکنیک‌های شکل گرفته و قابل تقلید در این سبک ادبی رخ دادن اتفاقات غیرطبیعی اما در عین حال باورپذیر، مثل امکان تبدیل آدم‌ها به عناصر طبیعی از جمله

^۱ کارشناس ارشد ادبیات نمایشی، دانشکده هنر، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. rahmatgholami@modares.ac.ir

^۲ استادیار گروه ادبیات نمایشی، دانشکده هنر، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. najar@modares.ac.ir

^۲ استادیار گروه ادبیات نمایشی، دانشکده هنر، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. najar@modares.ac.ir

باد، است. از این رو نویسندگانی به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم از استحاله آدم‌ها به باد ایده گرفته و به خلق داستان‌هایی پرداختند که در آن استحاله شخصیت‌ها به باد و یا پرواز با باد به عنوان ویژگی اصلی و مرکزی یک داستان یا بخشی عمده از آن تبدیل شد. رمان کیمیاگر یکی از رمان‌های مشهور و پرفروش دنیا است که تا کنون به بیش از ۵۰ زبان ترجمه گردیده و در بیش از ۱۵۰ کشور منتشر شده است. رمان جمشیدخان عمومیم... نیز با وجود کوتاه بودن زمان انتشار آن توانسته است جایگاه مناسبی را در بین مخاطبان علاقمند به رمان‌های ادبی به دست آورد که عمده دلایل آن معطوف به موفقیت در کسب جوایز متعدد به دلیل پرداختن به حوزه جنگ و تأثیرات آن در بافت متن اجتماعی کشورهای جهان سوم، وجود اتفاقات غیرواقعی اما در عین حال مرتبط با زندگی روزمره، ایجاد حس تجربه مشترک خرده‌روایت‌های عاشقانه و خانوادگی، تمرکز بر مسائل نژادی در رخدادهای سیاسی-اجتماعی گردها، و شاید ممنوعیت چاپ آثار این نویسنده در برهه‌ای از زمان است.

بررسی تفاوت‌ها و شباهت‌های این دو رمان از نظر به‌کارگیری عنصر طبیعی باد در رابطه با شخصیت انسانی هر دو داستان، از منظر مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی و با تکیه بر واکاوی شاخصه‌های ژانر رئالیسم جادویی مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد. همانگونه که سیما داد می‌نویسد، «رئالیسم جادویی سبکی در ادبیات داستانی و شاخه‌ای از رئالیسم است. در رئالیسم جادویی نویسنده واقعیت‌های تاریخی و اجتماعی سرزمین خود را با افسانه‌ها و باورهای قومی آن در هم می‌آمیزد و آنها را بر حسب این باورها و افسانه‌ها تبیین و حتی تفسیر می‌کند» (داد، ۱۳۹۰: ۲۵۷). واژه رئالیسم جادویی اولین بار در ۱۹۲۵ در یکی از آثار فرانتس رو^۱ به کار رفت و بعد از آن بود که نقاشان از این شیوه به طور مستمر استفاده کردند تا رفته رفته این واژه وارد ادبیات و داستان شد (تسلیمی، ۱۳۹۶). سیما داد در فرهنگ اصلاحات ادبی (۱۳۹۰) جو خفقان و فضای دیکتاتوری جامعه را عامل انتخاب سبک رئالیسم جادویی می‌داند. او معتقد است این جو مانع از تجربه آزادانه نگارش در حوزه رئالیسم شده و همین موضوع باعث میل شدید نویسندگان و گرایش آن‌ها به سمت افسانه‌پردازی و شکل‌گیری رویدادهای واقعی بر بستر سیالی از افسانه‌ها و باورهای شناور شده است (داد، ۱۳۹۰: ۲۵۸).

آمیزش واقعیت با فانتزی، طرح‌های تو در تو، تداخل رؤیاها، اسطوره‌ها و افسانه‌ها، اندیشه‌های رازآمیز، ابهام، هراس و عنصر شگفتی و شوک ناگهانی و نیرومند از ویژگی‌های رئالیسم جادویی است. در رئالیسم جادویی همه شخصیت‌ها و اتفاقات بر پایه روابط علت و معلولی و بر اساسی پایه‌ای عقلی شکل گرفته‌اند، اما ناگهان سیر طبیعی به هم می‌خورد و اتفاقی ناگهانی از علیت موجود سرپیچی می‌کند. مثلاً در کیمیاگر پائولو کوئلیو شخصیت اصلی روندی طبیعی را دنبال می‌کند اما ناگهان به گونه‌ای غیرطبیعی به باد تبدیل می‌شود (تسلیمی، ۱۳۹۶: ۳۴۸ و ۳۴۹). تسلیمی می‌نویسد: «از آنجا که رئالیسم جادویی به واقعیت‌های اجتماعی به گونه‌ای رئالیستی می‌نگرد، مستقیم‌تر از سوررئالیسم تیپ‌های دوگانه فرادست و فرودست یا استعمارگر و استعمارشده را بازتاب می‌دهد» (همان ۳۵۵). در این گونه داستان «روایت وحدتی می‌یابد که در آن امر جادویی، بی آنکه وصله ناجوری بنماید، با امر

¹ Franz Roh (1890-1965)

واقعی آمیخته می‌شود» (بوورز، ۱۳۹۲: ۴۴). شخصیت‌ها در متن‌های رئالیسم جادویی در دو جهان کاملاً متضاد سیر می‌کنند و نویسنده طوری متن را پیش می‌برد که شخصیت در حین انتقال از یک جهان به جهان دیگر دچار مشکل و آشفتگی نگردد. شخصیت‌ها در این متن‌ها در دو جهان حقیقی و جهان تخیلی و فراحسی زندگی می‌کنند و به راحتی می‌توانند در هر دو جهان به زندگی خود ادامه دهند و هنگام تغییر به جهان دیگر با هیجان و شگفتی خاصی روبه‌رو نمی‌شوند (پارسی‌نژاد، ۱۳۸۲).

۲- پیشینه تحقیق

رمان کیمیاگر در ایران با استقبال خوب مخاطبان مواجه شد و همین مورد باعث گرایش پژوهشگران و منتقدین ادبی به ویژه در حوزه ادبیات تطبیقی جهت مطالعه و تطبیق این اثر با نمونه آثار ایرانی گردید. بیشترین تطبیق کیمیاگر در ایران با داستان‌های مثنوی معنوی بوده است. برای مثال در مقاله «فرآیند فردیت مرد بغدادی در مثنوی مولانا و کیمیاگر اثر پائولو کوئیلو»، عسگری حسنگلو و شهبازی به بازنویسی داستان مرد بغدادی توسط پائولو کوئیلو اشاره داشته‌اند. این تطبیق از دیدگاه روانکاوی یونگ و با تکیه بر مفهوم فردیت و سیر مراتبی توسط هر کدام از شخصیت‌های این دو اثر مورد سنجش قرار گرفته است. در مقاله «بازتاب اندیشه‌های خدانشناسی بر مبنای سیر و سلوک عرفانی مولانا در داستان کیمیاگر پائولو کوئیلو»، نوشته ناصری‌تازه‌شهری، نیز از تأثیرپذیری پائولو کوئیلو از مولانا و حکایت مرد بغدادی او سخن به میان آمده است. با این تفاوت که در این نوشتار مؤلف بر وجوه عرفانی و مسیر سیروسلوک عرفانی شخصیت رمان کیمیاگر به تأثیر از مسلک مولانا تمرکز کرده است. ناصری‌تازه‌شهری معتقد است که پائولو کوئیلو در پرداخت شخصیت رمان کیمیاگر از مفاهیم عرفانی موجود در اندیشه مولانا از جمله وحدت وجود و تجلی حق، گنج پنهان و معرفت، پیر طریقت و... بهره جسته است. حسن امین در مقاله خود با عنوان «تأثیر مولانا بر رمان کیمیاگر نوشته پائولو کوئیلو» معتقد است که رمان کیمیاگر به اقتباس داستانی از دفتر ششم مثنوی مولانا با توجه به سفر پائولو کوئیلو به ایران نوشته شده است. بلقیس سلیمانی نیز در «رمان کیمیاگر در آینه ادب پارسی» مجدداً به بررسی تطبیقی کوتاه و کلی بین دو اثر مولوی و پائولو کوئیلو از نظر توجه به زبان نشانه‌ها و رسیدن به هدف خود و یافتن گنج از طریق این زبان نشانه می‌پردازد. ریحانی و قربان صباغ در تحقیق خود رمان کیمیاگر را با تحلیلی روانکاوانه و در حصار چهارچوب نظری نقد کهن‌الگویی یا نقد اسطوره‌ای طبق نظریات نقد معاصر و همچنین آرای یونگ بررسی می‌کنند. آنها در مقاله‌ی «کیمیاگر نهانگاه نگاره‌های کهن‌الگویی» ساتیاگو شخصیت رمان کیمیاگر را با نقد کهن‌الگویی بر حسب شش مفهوم سفر قهرمان، رؤیا، پیرخرد، نقاب، آنیما و فرآیند فردیت، تحلیل و به واکاوی آن به عنوان یک کهن‌الگو می‌پردازند. در مقاله «زبان نشانه‌ها» حاتمی و نصرافهانی در خصوص به‌کارگیری نشانه‌هایی از عرفان و تصوف مشرق‌زمین در رمان کیمیاگر مستندات را از دل این اثر بیرون می‌کشند. آنها با تحلیل و استفاده از مفاهیمی چون دل (قلب)، کیمیا و کیمیاگر، وحدت شهود، عشق و سایر نشانه‌های عرفانی ایرانی و مشترک در عرفان مشرق‌زمین در پانزده بخش به واکاوی و تحلیل رمان کیمیاگر و شخصیت اصلی آن می‌پردازند. در «مقایسه شباهت‌های پیرنگ رمان کیمیاگر اثر پائولو کوئیلو و داستان زمزم اثر رضا امیرخانی» عزیزی و روزبه به واکاوی

و تحلیل این دو اثر پرداخته و ویژگی‌های مشترکی را در نگارش دو اثر هم در پیرنگ و هم در شخصیت‌های اصلی و فرعی بیرون کشیده‌اند. بر همین اساس نگارش داستان زمزم را به تأثیر از رمان کیمیاگر دارای وجوه اشتراکی با آن رمان می‌دانند.

بختیارعلی نیز از نمونه نویسنده‌های معاصر کرد است که در سالهای اخیر با نوشتن رمان‌هایی در حوزه رئالیسم جادویی شهرت و جایگاه نسبتاً خوبی پیدا کرد و به تبع آن پژوهش‌هایی در مورد کارهای او انجام شده است. برای مثال، سرباز و محمدی در مقاله «بررسی مؤلفه‌های رئالیسم جادویی در رمان *نیوآره‌ی په‌روانه‌ی بختیار علی*» به تحلیل و تطبیق این اثر با مؤلفه‌های جریان رئالیسم جادویی پرداخته‌اند. مؤلفین در تحقیق خود رمان *غروب پروانه* بختیار علی را نه با اثر دیگری تطبیق و بررسی، بلکه آن را با مفاهیمی چون دوگانگی، رازگونگی، استحاله، عینیت، سکوت اختیاری و صدا و بو که از دل چهارچوب نظری رئالیسم جادویی بیرون کشیده‌اند، تطبیق داده و به تحلیل و واکاوی آن پرداخته‌اند. در مقاله «نقد مؤلفه‌های رئالیسم جادویی در *رمان آخرین انار دنیا اثر بختیار علی*» طایفی و رحیمی به واکاوی ساختار نگارشی این اثر از منظر واقع‌گرایی با تکیه و تمرکز بر مؤلفه‌های رئالیسم جادویی جهت بازتاب اندیشه‌های مؤلف پرداخته‌اند. مؤلفین با مفاهیمی چون همزیستی مسالمت‌آمیز، لحن با تکیه بر بیان حوادث خیالی مبنی بر واقعیت، اسطوره و نهاد و همچنین دوگانگی، بررسی تطبیقی را با نوع نگارش رمان *آخرین انار دنیا* با خصیصه‌های رئالیسم جادویی انجام داده‌اند. الهه قاسم‌زاده در نوشتار کوتاهی با عنوان «رئالیسم جادویی مشرق‌زمین» به بررسی فرم روایت رمان *آخرین انار دنیا* اثر بختیار علی پرداخته و فرم روایت این اثر را گرچه همسو با فرم رئالیسم جادویی دانسته، اما آن را متفاوت از فرم روایت شکل‌گرفته در سایر آثار رئالیسم جادویی مطرح دنیا، مثل رمان *صد سال* تنهایی می‌داند. قاسم‌زاده از فرم شکل‌گرفته در رمان *آخرین انار دنیا* با عنوان رئالیسم جادویی مشرق‌زمین یاد می‌کند.

تطبیق رمان پائولو کوئیلو با رمان بختیار علی از دو اقلیم کاملاً متفاوت، اما با اشتراکات ساختاری و مضمونی قابل توجه برای اولین بار است که صورت می‌پذیرد و از این حیث تازگی دارد. در تحقیقات تطبیقی صورت‌گرفته پیشین در مورد رمان کیمیاگر با آثار دیگر هیچ‌گاه از چهارچوب نظری رئالیسم جادویی استفاده نشده است. در متون نگاشته‌شده در خصوص آثار بختیارعلی نیز اگرچه از چهارچوب نظری رئالیسم جادویی استفاده شده، اما هیچ‌گاه این بررسی به صورت تطبیق با اثری دیگر نبوده و بیشتر در حوزه تحلیل و بررسی خود آثار این نویسنده‌گرد به صورت فردی بوده است.

۳- بحث و بررسی

۳-۱- رمان کیمیاگر

کیمیاگر داستان جوانی به نام سانتیاگوست. این جوان اسپانیایی به دلیل علاقه به سفر و دیدن جهان، شغل چوپانی را برای خود برمی‌گزیند. او در مسیر چوپانی خود نزد یک کولی می‌رود تا رؤیایی را که دو بار به شکل یکسان دیده است، تعریف و تعبیر آن را دریافت کند. پیرزن کولی به او می‌گوید برای یافتن گنج نهفته‌ای باید به اهرام مصر برود، سپس برای دستمزد خود هم یک دهم از آن گنج را طلب می‌کند. سانتیاگو در ادامه مسیر به پیرمردی که ادعا می‌کند پادشاه است برخورد می‌کند و او نیز از نشانه‌ها و گنج نهفته این جوان حرف می‌زند. بلاخره سانتیاگو تصمیم می‌گیرد

که گوسفندان را بفروشد و برای پیدا کردن افسانه شخصی‌اش سفر کند. بعد از طی مسافت کوتاهی در یک شهر عرب‌زبان تمام پول او را به سرقت می‌برند و او مجبور می‌شود حدود یکسال در یک بلور فروشی کار کند تا بتواند مجدد پول لازم را برای سفر فراهم کند. سانتیاگو در گذر از صحرا با هم‌سفری انگلیسی آشنا می‌شود که در جستجوی یک کیمیاگر است. زمانی که کاروان به واحه‌ای می‌رسد آنها مجبور می‌شوند به دلیل جنگ‌های قبیله‌ای آنجا بمانند تا جنگ به پایان برسد و بعد به مسیر خود ادامه دهند. در این واحه سانتیاگو حین کمک به مرد انگلیسی برای یافتن کیمیاگر با دختری به نام فاطمه روبه‌رو و عاشق او می‌شود. شبی سانتیاگو در تماشای پرواز دو قرقی با پیروی از نشانه‌ها رؤسای قبیله آن واحه را از امکان حمله غارتگران به واحه آگاه و واحه را از خطر نجات می‌دهد. کیمیاگر واحه به جبران این تلاش جوان سعی می‌کند تا در ادامه مسیر به او کمک کند. کیمیاگر و سانتیاگو در صحرا به سمت اهرام مصر راه می‌افتند، اما در مسیر اسیر مردان جنگجو می‌شوند. سانتیاگو برای نجات خود و کیمیاگر باید در مقابل فرماندهان آن قبیله به باد تبدیل شود. بلاخره بعد از سه روز صحبت با عناصر طبیعی، سانتیاگو به باد استحاله پیدا کرده و جابه‌جایی مکانی را تجربه می‌کند. بلاخره وقتی سانتیاگو به نزدیکی اهرام مصر می‌رسد باز توسط چند مرد مورد حمله قرار می‌گیرد و متوجه می‌شود گنج پنهان شده در کلیسایی در شهر خودش یعنی آندلس قرار دارد. سانتیاگو بعد از برگشتن به شهر آندلس و پیدا کردن گنج تصمیم می‌گیرد دنبال معشوقه‌اش فاطمه برود که منتظر اوست.

سانتیاگو آزاد بودن و امکان رفتن به هر مکانی را دوست دارد. گرچه که مخاطب و خود شخصیت اصلی هیچ‌گاه فکر نمی‌کنند که در جایی از داستان تبدیل و استحاله به باد در دستور کار روایت باشد، اما نویسنده نشانه‌هایی را مستقیم و یا غیرمستقیم از زبان و یا در ارتباط با شخصیت اصلی به مخاطب منتقل می‌کند که ارتباط بین سانتیاگو به عنوان یک انسان و عنصر باد را عمیق‌تر می‌کند:

شدت باد شرق افزایش یافته بود و وزش آن را بر روی چهره‌اش احساس می‌کرد. این باد مورها را آورده بود، درست است، اما بوی صحرا و زنان در حجاب را نیز با خود می‌آورد که به جست‌وجوی ناشناخته‌ها، طلا، ماجراجویی و... به اهرام رفته بودند. اندک اندک به آزادی باد حسادت می‌کرد، و فهمید می‌تواند همچون باد باشد. هیچ مانعی جز خودش وجود نداشت. (کیمیاگر، ۱۳۸۸: ۴۵)

سانتیاگو آرزوی استحاله به باد را دارد، چون دریافته است که باد می‌تواند به راحتی سفر کند و به هر جا که دلش خواست برود. سانتیاگو عاشق فاطمه شده است و سعی دارد آن‌طور نمایان شود و آن‌گونه باشد که در تصور فاطمه است. پس اینجا باز هم سانتیاگو هر چند به زبان نمی‌آورد اما قطعاً می‌خواهد مردی باشد همچون باد، آن‌گونه که فاطمه می‌خواهد:

من یک دختر صحرا هستم و به این مغرورم. می‌خواهم مرد من نیز آزادانه هم‌چون بادی حرکت کند که تپه‌ها را به جنبش در می‌آورد. می‌خواهم من هم بتوانم مردم را در ابرها، در جانوران، و در آب بنگرم. (کیمیاگر، ۱۳۸۸: ۱۱۲)

سانتیاگو در موقعیتی ناگهانی قرار می‌گیرد، موقعیتی که هر چند قبلاً به آن فکر کرده و شاید آرزومند آن بوده است، اما حالا نمی‌داند که چگونه باید از پس این کار بر بیاید و به نوعی ترس و انکار دچار می‌شود. سانتیاگو در موقعیتی استعمارشده در برابر استعمارگر (فرمانده اردوگاه) باید به اجبار به باد تبدیل شود. در اینجا هم شخصیت و هم مخاطب با نوعی شوک ناگهانی مواجه شده و در موقعیتی بداهه و بدون پیش‌بینی قرار می‌گیرد و هنوز نمی‌داند و حتی نمی‌تواند بپذیرد که استحاله به باد چگونه است:

کیمیاگر پاسخ داد: به سه روز نیاز داریم. و آنگاه او (سانتیاگو) خود را به باد تبدیل می‌کند تا نیروی توانمند خود را نشان دهد. اگر نتوانست، با فروتنی جان خود را برای افتخار قبیله شما تقدیم می‌کند. اما جوان ترسیده‌تر از آن بود که بتواند حرف‌های حکیمانه بشنود. نمی‌دانست چگونه به باد تبدیل شود.

.....

من از شکست نمی‌ترسم. فقط نمی‌دانم چگونه به باد تبدیل شوم. (کیمیاگر، ۱۳۸۸: ۱۵۲-۱۵۱)

سانتیاگو در موقعیت ابهام، هراس و شوک ناگهانی قرار گرفته است، اما به هر حال می‌رود تا با صحرا تنها باشد و این هراس را به صحرا منتقل کند. نوعی درماندگی و در عین حال تلاش در او دیده می‌شود تا چاره‌ای پیدا کند و بتواند به باد تبدیل شود. روز دومش را به تماشای صحرا در سکوت می‌گذراند. روز سوم فرماندهان از کیمیاگر می‌خواهند که پیش جوان (سانتیاگو) بروند تا چگونگی تبدیل او به باد را ببینند. همه به انتظار عمل جوان می‌نشینند. سانتیاگو باز هم به صحرا می‌نگرد و در این فکر است چگونه اندیشه‌های رازآمیزش را به صحرا منتقل کند.

صحرا پرسید: امروز دیگر اینجا چه می‌خواهی؟ مگر دیروز به اندازه کافی به هم ننگریستیم؟

جوان گفت: تو در جایی، کسی را که دوست دارم (فاطمه دختر واحه‌نشین) در اختیار داری. پس آنگاه که به شن‌های تو می‌نگرم، به او هم نگاه می‌کنم. می‌خواهم نزدش بازگردم، و به یاری تو نیاز دارم تا خود را به باد تبدیل کنم. (کیمیاگر، ۱۳۸۸: ۱۵۶)

با این گفتگو نویسنده مقدمات را برای باورپذیر کردن آنچه قرار است اتفاق بیفتد آماده می‌کند. چرا که تا کنون روند داستان به گونه‌ای منطقی و با روابط علت معلولی مبنی بر جهان واقعی پیش رفته است، اما حالا نویسنده امری غیرمعمول یعنی صحبت سانتیاگو با صحرا را به میان می‌کشد و در ادامه این روند غیرطبیعی و صحبت بین سانتیاگو و عناصر طبیعی را ادامه می‌دهد تا کم‌کم مخاطب را با دلایلی دیگر در صحبت‌های سانتیاگو برای باورپذیری آنچه که قرار است اتفاق بیفتد آماده کند.

طی گفتگوی صحرا با سانتیاگو، صحرا اعلام می‌کند که به تنهایی نمی‌تواند به او کمک کند و باید از باد یاری بخواهد:

من (صحرا) شن‌هایم را به تو می‌دهم تا باد بتواند آنها را برخیزاند. اما به تنهایی نمی‌توانم کاری کنم.
از باد یاری بخواه. (کیمیگر، ۱۳۸۸: ۱۵۳)

پس:

جوان به باد گفت: کمک کن. روزی در تو صدای محبوبم را شنیدم.

- کی سخن گفتن به زبان صحرا و باد را به تو آموخته است؟

- قلبم. (کیمیگر، ۱۳۸۸: ۱۵۷)

باد گفت: آن روز گفتگوی تو با کیمیگر را شنیدم. می‌گفت هر چیزی افسانه شخصی خود را دارد.
مردم نمی‌توانند خود را به باد تبدیل کنند.

جوان گفت: به من بیاموز تا برای چند لحظه باد باشم، تا بتوانیم درباره امکانات نامحدود آدمیان و بادهای سخن بگوییم. (کیمیگر، ۱۳۸۸: ۱۵۸)

باد به ناتوانی خود در این زمینه اذعان دارد. جوان با گفتگوی بیشتر درباره عشق - همان‌طور که با صحرا نیز در این باره گفت‌وگو کرده بود - از باد کمک می‌خواهد. باد می‌وزد و همه جا را پر از غبار می‌کند و از جوان می‌خواهد که از خورشید کمک بگیرد. غبارها باعث می‌شوند تا جوان بتواند به راحتی به خورشید نگاه کند و با او گفت‌وگو کند. نویسنده حالا بستر را برای باورپذیری استحاله سانتیاگو به باد آماده کرده است و مخاطب اکنون آمادگی واقعی پنداشتن این اتفاق را دارد. نویسنده این ارتباط بین باد و شخصیت را از منظر رئالیسم جادویی پرورش می‌دهد و امر غیرواقعی با حالتی باورپذیر رخ می‌دهد.

خورشید پرسید: از من چه می‌خواهی؟

جوان پاسخ داد: که یاری‌ام کنی تا به باد تبدیل شوم.

-

خورشید گفت: با دستی صحبت کن که همه چیز را نوشته است. (کیمیگر، ۱۳۸۸: ۱۶۲)

باد آنچنان وزید که اردوگاه را نابود کرد و جوان در برابر دستی که همه چیز را نوشته سکوت کرد. سانتیاگو حس کرد می‌تواند به روح جهان نفوذ کند و معجزه کند. وقتی بعد از وزش بسیار شدید باد و نابودی اردوگاه نظامی همه به جوان نگاه کردند، دیدند که در جای خودش نیست و در نقطه‌ای دیگر ایستاده و دارد به آنها نگاه می‌کند:

تا نسل‌ها بعد، عرب‌ها افسانه جوانی را برای یکدیگر باز می‌گفتند که خود را به باد تبدیل کرده بود.
(کیمیاگر، ۱۳۸۸: ۱۶۴)

سانتیاگو توانست در برابر چشم همه به باد استحاله پیدا کند و جان خود و کیمیاگر را نجات دهد. او به مسیر خود برای رسیدن به اهرام مصر ادامه می‌دهد. اما حالا انگار جوان می‌داند هر بار چطور این کار را تکرار کند، چون او به روح جهان نفوذ کرده بود.

۳-۲- رمان جمشیدخان عمومیم، که باد همیشه او را باد خود می‌برد

شخصیت اصلی این رمان، جمشیدخان، اهل گُردستان عراق است که به دلیل گرایش چپ و کمونیستی به دست رژیم بعثی اسیر و شکنجه داده می‌شود. جمشیدخان از همان ابتدای داستان به دلیل شکنجه‌ها و رسیدن به وزنی بسیار کم و عجیب، قدرت پرواز با باد را در برابر چشم همه به دست می‌آورد. او می‌تواند خود را به بادهای شدید بسپارد و از جایی به جایی برود. از ابتدای داستان، نویسنده با توصیف فضا و جو خفقان حاکم بر جامعه و نوع شکنجه و توصیف شخصیت جمشیدخان، تقریباً مقدمه باورپذیری این امر غیرطبیعی را برای مخاطب از منظر رئالیسم جادویی با قلم بسیار ساده و خاطره‌گون خود فراهم می‌کند:

... آنچه آشکار است بادی بسیار شدید و ناگهانی وزیدن می‌گیرد و جمشیدخان را برای نخستین بار از زمین بلند می‌کند. (جمشیدخان عمومیم، ...، ۱۳۹۶: ۹)

بعد از مدتی جمشیدخان که از ویژگی خود آگاهی یافته است با شوکی ناگهانی مواجه می‌شود اما حالا خودش برای لذت شخصی می‌خواهد پرواز کند و خود را در برابر چشم همه به دست باد بسپارد:

در آن دم بود که یقین کردم جمشید از پرواز آنچنان لذت می‌برد که هرگز ترکش نخواهد کرد و زندگی ما هم برای همیشه قربانی این خواسته او خواهد شد. (جمشیدخان عمومیم، ...، ۱۳۹۶: ۱۸)

اما با تغییر ناگهانی در کشورش این بار جمشیدخان مجبور می‌شود در ارتش عراق به خواست نظامیان برای جاسوسی کردن پرواز کند، این پرواز دیگر به خواست و میل خود او نیست! او در موقعیتی استعمارشده در برابر استعمارگر قرار می‌گیرد:

او (جمشیدخان) بی‌آنکه بگذارد افسران عرب اشک‌هایش را ببینند، گفت: از این به بعد به خاطر من آدمای زیادی کشته می‌شن.... من هیچ‌وقت دوست نداشته‌م توی جنگ شرکت بکنم. (جمشیدخان عمومیم، ...، ۱۳۹۶: ۳۰)

جمشیدخان بعد از سقوط از هر پرواز به فراموشی و شوک دچار می‌شد و به دلیل سقوط‌های پیاپی در جریان جنگ، حالا دیگر از پرواز کردن می‌ترسد و دلش نمی‌خواهد به هیچ دلیلی پرواز کند، برای همین در روستای پدری‌اش مخفی می‌شود:

جمشیدخان پس از سقوط در حوالی اصفهان، هم از باد می‌ترسید و هم از آسمان. (جمشیدخان
عمویم...، ۱۳۹۶: ۴۶)

آن وقت‌ها عمویم می‌ترسید که مبادا او را ناچار به پرواز و رفتن به آسمان کنند. (جمشیدخان عمویم...،
۱۳۹۶: ۴۷)

اما جمشیدخان باز هم علاقمند به پرواز می‌شود! آن هم به دلیل علاقه و عشقی که نسبت به صافی‌ناز دختر صدیق پاشا پیدا می‌کند. این عشق ترس او از پرواز را کور می‌کند و مجدد دست به پرواز می‌زند تا خودی به صافی‌ناز نشان بدهد:

... در تمام شب‌های طوفانی، من و اسماعیل جمشیدخان را هوا می‌کردیم و از طریق طناب دیگری که
با خود برمی‌داشت و آن را برای صافی‌ناز آویزان می‌کرد، روی پشت‌بام اتاق زیر شیروانی خانه صدیق
پاشا فرود می‌آمد و آنجا در راه‌پله خانه می‌نشستند و درباره زندگی و عشق و آینده خود صحبت
می‌کردند. (جمشیدخان عمویم...، ۱۳۹۶: ۶۵ و ۶۶)

جمشیدخان بعد از ازدواج با صافی‌ناز، زمان، مکان و در مجموع اختیار پروازش را از دست می‌دهد و این اختیار
به دست صافی‌ناز می‌افتد، تا اینکه در یک پرواز صافی‌ناز با هم‌دستی معشوقه‌اش جمشیدخان را به دست باد می‌سپارند
تا باد او را باد خود ببرد. در کیلومترها آن طرف‌تر چریک‌های گُرد جمشیدخان را پیدا می‌کنند و این بار جمشیدخان
برای کمک به آنها و پیروزی در جنگ و غلبه بر سربازان تُرک، دست به پرواز می‌زند. تا اینکه ناتوان و مریض می‌افتد
و توسط همان چریک‌ها به دامان خانواده‌اش بازگردانده می‌شود. اما بعد از بهبودی، جمشیدخان باز خودش به پرواز
علاقمند می‌شود، اما این بار برای دیدن خدا:

یک ماه و نیم بعد، در یک غروب من و اسماعیل را صدا کرد که باید دوباره پرواز کند، زیرا یقین دارد
که دوباره خدا را خواهد دید. (جمشیدخان عمویم...، ۱۳۹۶: ۷۵)

اما به دلیل رفتارهای افراطی جمشیدخان، در یکی از پروازهایش در مسجد که برای مردم سخنرانی می‌کرد،
مورد سوء قصد قرار گرفته و زخمی می‌شود. بعد از بهبودی جمشیدخان تصمیم می‌گیرد همراه برادرزاده‌اش سالار
(راوی داستان) به خارج سفر کند. او در ترکیه بعد از آشنایی با فردی ترک به فکر قاچاق انسان از ترکیه به یونان
می‌افتد:

جمشیدخان جلوی چشمان وق‌زده مسافران به آسمان رفت. طبق نقشه از پیش ریخته‌شده، بایستی من
جمشیدخان را در ارتفاع معینی نگه می‌داشتم و آرام آرام جلو می‌رفتم. (جمشیدخان عمویم...، ۱۳۹۶: ۹۴)

در نهایت یک شب در کمین پلیس‌ها گیر می‌افتند و راوی دستگیر می‌شود، اما جمشیدخان برای اینکه دستگیر نشود طناب خودش را در آسمان پاره می‌کند و خود را به باد می‌سپارد. راوی با رشوه دادن خودش را آزاد می‌کند و به کشور و خانه‌اش برمی‌گردد. جمشیدخان به مدت ده سال مدام دست به پرواز می‌زند. او هر بار سقوط می‌کند و هر بار بعد از سقوط باز به اختیار، دست به پرواز می‌زند تا بتواند بلاخره در کشور خودش و در سرزمین خودش فرود بیاید. بی آنکه بعد از هر فرود و سقوط دچار هیجانی بشود، چرا که حالا هر دو دنیا برای او به راحتی جا افتاده است. او طی پروازها و سقوط‌های پی در پی تمام خاطراتش را از دست داده و تنها به یاد دارد که می‌تواند پرواز کند و این که او کُرد است.

جمشیدخان بعد از بازگشت به خانه باز هم دست از پرواز برنمی‌دارد و این بار با تشکیل یک خبرگزاری و پروازهای غیرمجاز به کمک برادرزاده دیگرش به نام اسماعیل، دست به جمع‌آوری سند و مدرک از سیاسیون و افراد دیگر از جمله چند پلیس می‌زند، تا بتواند از آنها مبلغی باج بگیرد. شبی جمشیدخان و اسماعیل توسط همان پلیس‌ها مورد حمله قرار گرفته و اسماعیل کشته می‌شود. جمشیدخان را هم باد می‌برد و در نهایت در زمین‌های شخصی فردی سیاسی به نام بیگ هجری سقوط می‌کند. چون بیگ هجری معتقد است هر چه در زمین‌هایش پیدا کند متعلق به اوست، بعد از معاینه پزشکانش از جمشیدخان و پی بردن به قدرت و ویژگی جمشیدخان، از او به عنوان ابزاری برای تماشاگری و شهرت خودش به شکلی غیرانسانی و استعمارشده استفاده می‌کند.

او (جمشیدخان) را با کمترین امکانات رفاهی در زندانی محقر به زنجیر کشیده بود و در شب‌های بزم و شادی، وقتی بیگ هجری و سیاست‌بازان دیگر دور هم جمع می‌شدند، به فرمان بیگ، عمومیم را توی قفس آهنی‌اش می‌آوردند و طناب به پشتش می‌انداختند و او را هوا می‌کردند. سیاست‌بازان و خانواده‌هاشان از دیدن جمشیدخان در هوا لذت فراوانی می‌بردند و برایش هورا می‌کشیدند. (جمشیدخان عمومیم، ...، ۱۳۹۶: ۱۲۳)

این کار باعث افسردگی و ناراحتی جمشیدخان می‌شود و این پرواز اجباری و استفاده دلچک‌وارگی از او باعث می‌شود تا او حس کند که کرامت انسانی‌اش را دست داده است:

(جمشیدخان) گفت: سالارخان! نگام کن... برادرزاده عزیزم! بین زندگی چطور منو بازیچه دست خودش کرده... شدهم یه پر کاه تو دست باد... شدم یه دلچک مسخره... شدهم سینمای این مملکت... نه هیچ آبرویی برام مونده، نه هیچ کرامت انسانی... برم دار از اینجا در بریم. (جمشیدخان عمومیم، ...، ۱۳۹۶: ۱۲۹)

سالارخان برادرزاده و راوی داستان، جمشیدخان را پیدا می‌کند و او را از سیرکی که در آن به نمایش در می‌آوردند فراری می‌دهد. سپس با هم به نتیجه می‌رسند برای اینکه مجدد جمشیدخان گیر رجال سیاسی نیافتد، زندگی‌نامه‌اش را روی بدنش خالکوبی کنند و او را به باد بسپارند تا از این کشور خارج و به کشور بسیار دوری برود که او را اذیت نکنند. اگر بعد از پرواز و سقوط هم جمشیدخان باز حافظه‌اش را از دست داد می‌تواند با نوشته‌های خالکوبی شده همه چیز را به یاد بیاورد:

... آخرین کلامش سلامی بود که از عمق آسمان برایم فرستاد... دیگر طنابی برای رها کردن نمانده بود، احساس کردم طناب را گشوده و خود را به باد سپرده است... بی آنکه او را ببینم، حس می‌کردم که باد او را همچون پوشالی بی‌وزن به سویی نا معلوم می‌برد... که نمی‌دانم چیست و در کجاست. (جمشیدخان عمویم...، ۱۳۹۶: ۱۳۲)

در پایان داستان و بعد از رفتن جمشیدخان، حالا برادرزاده‌اش و راوی داستان سالارخان است که حس می‌کند به ضعف جسمی و ناتوانی عمیقی دچار شده است که هر لحظه ممکن است باد او را با خودش ببرد:

ناگهان احساس سبکی می‌کنم، احساس می‌کنم نحیف شده‌ام، و وضعی ناگهانی من را در برگرفته است. احساس می‌کنم باد من را با خود می‌برد، محکم خودم را به در می‌گیرم تا نیافتم... (جمشیدخان عمویم...، ۱۳۹۶: ۱۳۴)

۴- بررسی تطبیق دو اثر و ارزیابی:

در هر دو داستان شخصیت‌های اصلی با عنصر باد در ارتباط هستند و نویسندگان از عنصر باد به عنوان ابزاری مهم برای پیشبرد داستان و پرورش بافت متن بهره برده‌اند. در بافت متن هر دو اثر ما با جامعه و مردمی آشنا می‌شویم که از نظر فرهنگ، باورها و اعتقادات نقاط مشترکی دارند. رمان کیمیاگر مردمی از جنس جهان سوم را نمایان می‌سازد که به رؤیایها و تعبیر خواب‌ها اعتقادی عمیق دارند. آن طور که سانتیاگو به راحتی می‌تواند کولی‌ای را پیدا کند و برای تعبیر رویای خود نزد او برود و مسیر زندگی‌اش را به ناگهان عوض کند. سخن پیرمرد (پادشاه سالم) در خصوص افسانه شخصی برای سانتیاگو، قول دادن یک دهم گنج از طرف سانتیاگو به کولی‌ای که رؤیای او را تعبیر کرده، ترغیب سانتیاگو از سوی پادشاه سالم به پیروی از نشانه‌ها برای یافتن راه درست، اعتقاد و اهمیت دادن به شغل کیمیاگری در جایگاهی ویژه (آن طور که خود نویسنده هم سال‌های زیادی از عمرش را به مطالعه و تحقیق در این خصوص پرداخته است)، باور رؤسای قبایل واحه به تعبیری که سانتیاگو در خصوص پرواز دو قرقی در صحرا ارائه می‌دهد، همه و همه جامعه‌ای را برای مخاطب می‌سازد که از جنس جهان سوم است و بنابراین با این خرده‌باورها، مسیر را برای پذیرفتن افسانه‌ای بزرگ‌تر و خارق‌العاده‌تر (تبدیل انسان به باد) فراهم می‌سازد.

در رمان جمشیدخان عمویم...، که آن نیز در محدوده‌ای از جهان سوم (خاورمیانه، کشور عراق) رخ می‌دهد، این زمینه‌سازی‌های فرهنگی از ابتدا به عنوان پیش‌فرض وجود دارد. چرا که در این فرهنگ گویا افسانه‌ها جایگاهی پررنگ و در عین حال باورپذیر دارند. پرواز با باد جمشیدخان از همان ابتدا توسط خانواده‌اش بدون هیچ تعجب خاصی پذیرفته شده و به باوری می‌رسند که حتی خود خانواده دو برادرزاده‌ی او (سالار و اسماعیل) را برای نگهداری‌اش مأمور می‌کنند. اعتراف دکتر نجیب به عاجز بودن درک علم پزشکی در خصوص بدن جمشیدخان، پذیرش وزیردفاع ارتش بعثی در خصوص پرواز جمشیدخان، شایع شدن افسانه‌گرد پرنده در میان مردم، باورپذیری مردم مسجد هنگامی که جمشیدخان در آسمان در مورد خدا برای آنها صحبت می‌کند، استفاده بیگ هجری از پرواز

جمشیدخان به عنوان یک سرگرمی نمایشی، و حس سبکی‌ای که در آخر داستان به راوی دست می‌دهد، همه نشان از فرض باورپذیری این اتفاق خارق‌العاده از ابتدا توسط مردمی است که در اثر به مخاطب به عنوان جامعه داستانی معرفی شده‌اند. بنابراین می‌بینیم که در بافت متن هر دو اثر نوع فرهنگ و باورهای جامعه‌ی داستانی آثار، به گونه‌ای به مخاطب معرفی می‌شوند که مسیر باورپذیری این اسطوره تبدیل/پرواز با باد را برای مخاطب فراهم می‌کند. این فرهنگ‌ها با تقویت باورپذیری امور غیرعادی و خارق‌العاده در هر دو اثر با همدیگر هم‌سو هستند.

همچنین در هر دو اثر اعتقادات دینی (کلیسا و مسیحیت در رمان کیمیاگر و مسجد و اسلام در رمان جمشیدخان عمومیم...) باعث تأثیر در روند کاربرد اسطوره باد می‌شود. اما این کارکرد رویکردی متفاوت دارد. در رمان کیمیاگر سانتیاگو از آنچه پدرش برای او در نظر گرفته است (پیوستن به کلیسا) سر باز می‌زند و چوپانی می‌شود که می‌خواهد دنیا را ببیند. با این تغییر مسیر است که به دنبال برآورده کردن رؤیا و پیدا کردن افسانه شخصی‌اش است. و درست جایی که با فاطمه مسلمان در واحه آشنا می‌شود، به مرور بیشتر و بهتر راه نفوذ به روح جهان را درک می‌کند و یاد می‌گیرد تا تلاش کند بر طبیعت تأثیر بگذارد و به باد تبدیل شود. اما در رمان جمشیدخان عمومیم...، حس خداپرستی مردم نمازخوان جامعه در مسجد باعث می‌شود که پرواز جمشیدخان را به عنوان نشانی از قدرت‌ها و معجزه‌های خداوند ببینند. باد یکی از عناصر چهارگانه‌ی هستی است که کارکردی آنیمایی و زنانه دارد. کهن‌الگوی باد در هر دو اثر از این جهت نیز مورد اهمیت قرار گرفته است. در رمان کیمیاگر سانتیاگو جوان دوست دارد سفر کند تا با زنان و سرزمین‌های آنان آشنا شود، رغبتی دارد برای دیدن دوباره دختر بازرگان، و باد شرقی‌ای را حس می‌کند که بوی فاطمه دختر واحه‌نشین را برای او می‌آورد. این حس‌های آنیمایی در سانتیاگو در انتهای داستان، با آنچه که او برای تبدیل شدن به باد تلاش می‌کند، در ارتباط است. در رمان جمشیدخان نیز، شخصیت اصلی در یک‌جایی به بعد کاملاً شیفته و وابسته زنان می‌شود. با دختران و زنان هم‌شهری خود گرم می‌گیرد و در محفل‌هایی برای آنان کلاس‌های آموزشی برگزار می‌کند. عاشق دختر صدیق‌پاشا می‌شود و تمام عقل و منطق خود را در راه این عشق از دست می‌دهد. اما برعکس رمان کیمیاگر که حس‌های آنیمایی در سانتیاگو باعث شد تا او برای تبدیل به باد (کهن‌الگو) تلاش کند، پرواز با باد و دم‌خور شدن جمشیدخان با باد است که حس‌های آنیمایی را در او به عنوان مردی سیاست‌مدار و خشک بیدار کرده و او را به سمت زنان می‌کشاند.

در هر دو رمان کهن‌الگوی باد در ضمن به وجود آوردن اتفاقاتی خارق‌العاده و خاص اما بیشتر تخریب‌گر است. در رمان کیمیاگر تبدیل سانتیاگو به باد باعث به حرکت درآمدن شن‌های صحرا و تخریب ساختار اردوگاه نظامی می‌شود. در رمان جمشیدخان عمومیم...، نیز پرواز شخصیت اصلی با باد هر دفعه او را دچار تغییراتی منفی و مخرب از جمله: ترس از پرواز، فراموشی‌های عمیق و پی‌درپی، و به هم خوردن مجاز می‌کند.

هم پائولو کوئلیو و هم بختیار علی در دو جغرافیای مختلف و با دو زبان متفاوت با عنصر طبیعی باد حالتی غیرمعمول و خارج از عادت را برای انسان ایجاد کرده‌اند و این عنصر طبیعی را در ارتباطی عمیق با شخصیت‌های داستان‌ها قرار داده‌اند. اما نوع کارکرد باد و همچنین میزان رد این عنصر در دو اثر متفاوت است. لذا به شباهت‌ها و تفاوت‌های موجود در کارکرد عنصر باد از منظر سبکی رئالیسم جادویی در دو اثر می‌پردازیم.

۴-۱- شباهت‌ها

- ۱- سانتیاگو در موقعیتی استعمارشده قرار می‌گیرد تا در برابر فرمانده اردوگاه به عنوان استعمارگر به اجبار به باد استحاله پیدا کند. در داستان دیگر هم با شکنجه جمشیدخان توسط رژیم بعثی و از دست دادن بخش عظیمی از وزنش که منجر به ویژگی پرواز او با باد می‌شود، پرواز جمشیدخان در برابر ارتش (استعمارگر) که بر خلاف میل او به جاسوسی برای ارتش عراق است و اجبار به پرواز و دلقک‌وارگی در برابر بیگ هجری و سیاسیون، این روند استعماری ادامه می‌یابد.
- ۲- حسادت سانتیاگو به باد و آرزوی مثل باد بودن، و سپس قرارگیری در موقعیتی ناگهانی که مجبور است خود را به پیشنهاد کیمیاگر و به دستور فرمانده اردوگاه به باد تبدیل کند، او را در شوکی ناگهانی قرار می‌دهد. این شوک به جمشیدخان هم با پیدایش ویژگی پرواز با باد در زندان و رخدادهای عجیب و غریب هنگام پروازش، وارد می‌شود.
- ۳- هر دو شخصیت به خاطر عشق و علاقه‌ای که به یک دختر دارند، تلاش می‌کنند تا به باد تبدیل شوند. سانتیاگو برای رهایی از اسارت و رسیدن به معشوقش فاطمه، و جمشیدخان هم در حالی که از پرواز متنفر می‌شود و از آن می‌ترسد، به دلیل عشقی که به صافی‌ناز پیدا می‌کند دوباره شوق پرواز را به دست می‌آورد.
- ۴- برای هر دو شخصیت در هر دو رمان نوعی ابهام و ترس ایجاد شده است. سانتیاگو دچار ابهام و ترسی شده که نمی‌داند چگونه در طول سه روز خود را به باد تبدیل کند. ترس و وحشت جمشیدخان از پرواز هم بعد از سقوط‌های وحشتناک و بدی که داشته، ایجاد می‌شود. مانند سقوط در ارتش عراق و ایران.
- ۵- تغییر از جهان حقیقی به جهان فراحسی و فانتزی و بالعکس برای هر دو شخصیت عادی بوده و دچار هیجان‌ات خاصی نمی‌شوند. سانتیاگو بعد از اثبات خودش به فرمانده به حالت طبیعی باز می‌گردد و به عنوان فردی طبیعی به ادامه مسیر خود می‌پردازد، هر چند انگار این استحاله را آموخته و به روح جهان نفوذ کرده است. جمشیدخان هم در نهایت خود را به باد می‌سپارد که در کشوری امن فرود بیاید. او به کمک پزشکان به مرور سلامتی‌اش را به دست می‌آورد و وزنش بالا می‌رود و دیگر باد او را با خود نمی‌برد.
- ۶- سانتیاگو در حالی که کیمیاگر، فرماندهان و سربازان اردوگاه نظامی او را زیر نظر دارند، در حال تلاش برای استحاله به باد است و در برابر همه تبدیل به باد می‌شود. این آشکاری برای جمشیدخان هم به همین شکل است. او در برابر افراد زیادی از جمله برادرزاده‌هایش، همشهری‌هایش در مسجد، فرماندهان نظامی ارتش عراق، فرماندهان ایرانی، مهاجرین غیرمجاز و... خود را به باد می‌سپارد و پرواز می‌کند.
- ۷- تبدیل خود سانتیاگو به باد و جابه‌جایی مکانی او به حالتی غیرعادی، ادعای کیمیاگر در خصوص توانایی‌اش در تبدیل شدن به باد، سبکی جمشیدخان که منجر می‌شود باد او را ببرد و به حالتی غیرعادی جابه‌جایی مکانی داشته باشد، و نمود حالتی در راوی داستان (سالارخان) که نشان از سبکی اوست و امکان دارد باد او را با خود ببرد، همگی نشان از رخداد امری غیر واقعی و خارج از روابط علت و معلولی است.

جدول شباهت‌ها

ردیف	منظر رئالیسم جادویی	کیمیاگر	جمشیدخان عمویم...
۱	تیپ‌های دوگانه فرادست و فرودست که منجر به شکل‌گیری موقعیت‌های استعمارگر و استعمارشده برای افراد می‌گردد.	سانتیاگو استعمارشده در برابر فرمانده اردوگاه به عنوان استعمارگر - اجبار استحاله سانتیاگو به باد.	شکنجه جمشیدخان توسط رژیم بعثی. جمشیدخان استعمارشده در برابر ارتش (استعمارگر) - اجبار به پرواز و جاسوسی. جمشیدخان استعمارشده در برابر بیگ هجری (استعمارگر) - اجبار به پرواز و دلک‌وارگی.
۲	عنصر شگفتی و شوک ناگهانی و نیرومند.	قرارگیری سانتیاگو در موقعیتی ناگهانی که باید به باد تبدیل شود.	شوکه شدن جمشیدخان از پیدایش ویژگی پرواز با باد در زندان.
۳	درگیری شخصیت با جهان حقیقی و جهان تخیلی و فراحسی، تغییر از یک دنیا به دنیای دیگر به دور از هیجان‌زدگی. به هم خوردن روابط علت معلولی.	تلاش سانتیاگو برای استحاله به باد به دلیل رهایی از اسارت و رسیدن به معشوقش فاطمه.	شوق ناگهانی جمشیدخان به پرواز مجدد در حالی که از آن متنفر بوده، به دلیل عشقی که به صافی‌ناز پیدا می‌کند.
۴	ابهام و هراس.	ترس سانتیاگو از چگونگی تبدیل به باد در سه روز.	ترس و وحشت جمشیدخان از پرواز بعد از سقوط‌های وحشتناک و بد.
۵	آمیزش واقعیت با فانتزی. درگیری شخصیت با جهان حقیقی و جهان تخیلی و فراحسی، تغییر از یک دنیا به دنیای دیگر به روالی عادی.	بازیابی حالت طبیعی سانتیاگو و ادامه سفر، بعد از استحاله به باد.	پذیرش جمشیدخان برای سپردن خود به باد در راستای سفر به کشوری امن و بازیافتن وزنش.
۶	پدیده‌ای که نه در وهم یک آدم و شخصیت، بلکه در عین عجیب و غریب بودنش در پیش چشم همه اتفاق می‌افتد.	استحاله سانتیاگو به باد در برابر چشم کیمیاگر، فرماندهان و سربازان.	پرواز جمشیدخان در برابر برادرزاده‌هایش، همشهری‌هایش، فرماندهان نظامی ارتش، مهاجرین غیرمجاز و ...
۷	رخداد امرغیرواقعی، مثل تبدیل انسان به باد. به هم خوردن روابط علت معلولی و رخداد اتفاقی ناگهانی خارج از علیت.	استحاله سانتیاگو به باد و جابه‌جایی مکانی او. ادعای کیمیاگر به توانایی استحاله به باد.	سبکی جمشیدخان و امکان پرواز با باد و جابه‌جایی مکانی. نمود حالتی در راوی داستان (سالارخان) - نشان از سبکی و امکان باد بردن او.

۴-۲- تفاوت‌ها

- ۱- سانتیاگو در بخش‌های پایانی داستان ناگهان در موقعیتی قرار می‌گیرد که باید به باد تبدیل شود. پس مخاطب در انتهای داستان است که با استحالۀ شخصیت اصلی داستان به باد در صفحاتی محدود روبه‌رو می‌شود. اما جمشیدخان از همان ابتدای داستان آن قدر سبک شده است که باد به راحتی می‌تواند او را با خودش ببرد. حضور عنصر باد و تأثیر آن بر نوع زندگی جمشیدخان از همان ابتدای داستان کلیت ماجرا را تشکیل می‌دهد و آن را پیش می‌برد.
- ۲- سانتیاگو به اختیار خود و با تلاش و مراقبه خود به باد تبدیل می‌شود و از نظر مکانی جابه‌جایی را تجربه می‌کند. اما چیزی به تلاش و اختیار خود جمشیدخان بر نمی‌گردد، بلکه به دلیل شکنجه‌هایی که دیده است، وزن او آن قدر کم شده که باد او را با خود می‌برد. هر چند این پرواز با باد گاهی با اختیار و لذت شخصیت و گاهی با اجبار و انزجار شخصیت همراه است.
- ۳- سانتیاگو به صورت کامل به باد استحالۀ پیدا می‌کند و خودش جزئی از باد و بخشی از روح جهان می‌شود. سانتیاگو خودش این کنترل و جابه‌جایی را در دست دارد. اما جمشیدخان خودش به باد تبدیل نمی‌شود بلکه آن قدر سبک شده که توسط باد جابه‌جا می‌شود و باد او را با خودش می‌برد. در واقع جمشیدخان در اختیار باد است.
- ۴- سانتیاگو فقط در حد فاصلۀ کوتاهی جابه‌جا می‌شود و این فاصلۀ هم از نظر زمانی و هم از نظر مکانی کوتاه و محدود است. اما جمشیدخان هم از نظر مکانی و هم از نظر زمانی محدودیتی در جابه‌جایی ندارد و تا زمانی که باد از وزش نایستد او می‌تواند به پروازش ادامه بدهد. در بخشی از داستان جمشیدخان تقریباً ده سال مدام پرواز می‌کند و سرزمین‌های زیادی را پشت سر می‌گذارد.
- ۵- سانتیاگو تنها یکبار در داستان استحالۀ به باد را تجربه می‌کند. هر چند شاید او قدرت تکرار و تداوم این کار را پیدا کرده باشد، اما در متن داستان برای مخاطب یک بار رخ می‌دهد. اما جمشیدخان بارها و بارها با باد او را با خود می‌برد و یا او خود را به باد می‌سپارد. پرواز با باد مدام برای جمشیدخان تکرار می‌شود.
- ۶- سانتیاگو بعد از استحالۀ به باد، همان آدم قبلی است و چیزی از نظر روانی برای او اتفاق نمی‌افتد. اما جمشیدخان در پروازهایی که منجر به سقوطش می‌شود، بخشی از حافظۀ خود را تا مدتی از دست می‌دهد و فقط چیزهای کلی را به یاد می‌آورد.
- ۷- سانتیاگو با فکر معشوقه‌اش و به دلیل دیدن دوبارۀ او تلاش می‌کند، و معشوقش فاطمه این استحالۀ به باد را نمی‌بیند. اما جمشیدخان بارها در برابر معشوقش صافی‌ناز، خود را باد می‌سپارد و پرواز می‌کند.
- ۸- سانتیاگو تنها برای خود و نجات خود و کیمیاگر به باد تبدیل می‌شود. اما جمشیدخان به دلایل متعددی پرواز با باد را تجربه می‌کند. مثل: لذت بردن، جاسوسی در جنگ، ابراز عشق، قاچاق انسان و... .
- ۹- در استحالۀ سانتیاگو به باد عوامل انسانی تأثیر مستقیمی ندارند و او خودش به تنهایی این استحالۀ را در دست دارد. اما در پرواز جمشیدخان باید دو برادرزاده‌اش در کنارش باشند و او را مثل بادبادکی هدایت کنند تا باد او را نبرد.
- ۱۰- در استحالۀ سانتیاگو به باد کرامت انسانی و قدرت درونی او زیاد می‌شود و جنبۀ مثبت پیدا می‌کند. اما در پرواز جمشیدخان، این ویژگی گاهی به عنوان ویژگی عجیب به آن نگاه می‌شود. گاهی هم کرامت انسانی او تنزل می‌یابد، مانند نقش دلقک‌وارگی زمانی که در خدمت بیگ هجری است.

جدول تفاوت‌ها

ردیف	منظر رئالیسم جادویی	کیمیاگر	اما	جمشیدخان عموم...
۱	عنصر شگفتی و شوک ناگهانی و نیرومند. به هم خوردن روابط علت معلولی و رخداد اتفاقی ناگهانی.	استحاله سانتیاگو به باد در پخش پایانی داستان.	اما	جمشیدخان از همان ابتدای داستان قدرت پرواز با باد را دارد.
۲	رخداد امرغیرواقعی، مثل تبدیل انسان به باد. آمیزش واقعیت با فانتزی.	استحاله سانتیاگو به باد با تلاش و مراقبه خودش.	اما	پرواز با باد توسط جمشیدخان خارج از تلاش و اختیار خود اوست.
۳	به هم خوردن روابط علت معلولی و رخداد اتفاقی ناگهانی که از علیت سر باز می‌زند.	استحاله کامل سانتیاگو به باد. او جزئی از باد می‌شود.	اما	جمشیدخان خودش به باد تبدیل نمی‌شود بلکه باد او را می‌برد.
۴	به هم خوردن روابط علت معلولی و رخداد اتفاقی ناگهانی که از علیت سر باز می‌زند.	استحاله محدود مکانی و زمانی سانتیاگو به باد.	اما	پرواز نامحدود مکانی و زمانی جمشیدخان با باد.
۵	رخداد امرغیرواقعی، مثل تبدیل انسان به باد.	استحاله سانتیاگو به باد یک بار اتفاق می‌افتد.	اما	جمشیدخان بارها و بارها پرواز با باد را تجربه می‌کند.
۶	ابهام، ترس، شوک ناگهانی.	حالت طبیعی سانتیاگو بعد از استحاله به باد.	اما	جمشیدخان در هر سقوط بخشی از حافظه خود را از دست می‌دهد.
۷	پدیده‌ای که نه در وهم یک آدم و شخصیت، بلکه در عین عجیب و غریب بودنش در پیش چشم همه اتفاق می‌افتد.	استحاله سانتیاگو به باد با فکر معشوقه‌اش اما به دور از چشم او.	اما	جمشیدخان بارها در برابر معشوقش صافی‌ناز، خود را باد می‌سپارد.
۸	رخداد امرغیرواقعی، مثل تبدیل انسان به باد. اسطوره‌ها و افسانه‌ها.	استحاله سانتیاگو به باد تنها برای نجات خود و کیمیاگر.	اما	جمشیدخان پرواز با باد را برای: لذت، جاسوسی، عشق، قاچاق انسان و... تجربه می‌کند.
۹	آمیزش واقعیت با فانتزی. به هم خوردن روابط علت معلولی و رخداد اتفاقی ناگهانی که از علیت سر باز می‌زند.	عدم وابستگی سانتیاگو به کسی دیگر هنگام استحاله به باد.	اما	وابستگی جمشیدخان به دو برادرزاده‌اش برای کنترل او در پرواز.
۱۰	طرح‌های تو در تو.	افزایش کرامت انسانی در استحاله سانتیاگو به باد.	اما	تنزل کرامت انسانی جمشیدخان و نقش دلقک‌وارگی.

۵- نتیجه‌گیری

سبک رئالیسم جادویی به سبب مؤلفه‌های خاص خود به ویژه وقوع امر خارق‌العاده و استفاده از افسانه‌ها و اسطوره‌ها در آن بسیار مورد توجه نویسندگان و خوانندگان بوده است. افسانه‌ی تبدیل انسان به باد و پرداخت با ویژگی‌های رئالیسم جادویی به دفعات مورد استفاده نویسندگان جهان قرار گرفته است. دو اثر کیمیاگر و جمشیدخان عمومیم، که باد همیشه او را با خود می‌برد هر دو از افسانه‌ی تبدیل انسان به باد بهره‌جسته و نویسندگان آن‌ها پرداختی آمیخته با واقعیت و جادو را در آثار خود به نگارش در آورده‌اند. در این پژوهش مشخص گردید استفاده از یک افسانه‌ی مشترک در آثار مختلف از منظر رئالیسم جادویی می‌تواند باعث خلق آثاری جذاب توسط نویسندگان با زبان‌ها و ملیت‌های متفاوت بشود. به همین دلیل یک افسانه و اسطوره اگر با نگاهی خلاقانه و پرداختی تازه از سوی نویسنده همراه باشد، هیچ‌گاه برای خوانندگان به تکرار نمی‌رسد. اگر چه این استفاده‌ی مشترک گاهی ممکن است باعث بروز شباهت‌های ناگزیر در آثار گردد و در این خصوص دو اثر بررسی شده نیز مستثنی نیستند. اما قاعدتاً همان‌طور که مشاهده گردید دو اثر دارای پتانسیل‌ها و نگاه‌های خاص خود به افسانه‌ی تبدیل انسان‌ها به باد هستند که هر اثر از این حیث منحصر به فرد و نو است. در دو اثر بررسی شده در این پژوهش درگیری با ویژگی‌هایی مانند جهان حقیقی و جهان فراحسی، وجود نوعی ابهام و ترس، تزریق شوکی ناگهانی و نیرومند، پدیده‌ی تبدیل انسان‌ها به باد، آمیزش واقعیت با فانتزی، پدیده‌ای غیرواقعی که در برابر چشم همگان رخ می‌دهد. به هم خوردن سیر روابط علت معلولی و ... برای شخصیت‌های داستان‌ها، باعث بروز این شباهت‌ها و تفاوت‌های منحصر به فرد گردیده است.

شخصیت‌های هر دو اثر از لحاظی به هم شبیه هستند: آنها با شوکی ناگهانی روبه‌رو می‌شوند، گاهی می‌ترسند، عاشق می‌شوند و امر غیرطبیعی را به دلیل آن به وجود می‌آورند، و در برابر چشم دیگران پدیده‌ای غیر واقعی را به نمایش می‌گذارند. اما در عین حال بسیار با هم متفاوتند. در اثر کیمیاگر استحاله‌ی باد مستقیم توسط شخصیت اصلی داستان صورت گرفته و این اتفاق در اواخر داستان و به مدت کوتاهی برای شخصیت رخ می‌دهد و این از ویژگی‌های بارز این اثر است. علاوه بر این وقوع پدیده‌ی غیرطبیعی، به عنوان امری مراقبه‌ای و غیرنرمال ویژگی مثبتی از نظر کرامت انسانی برای شخصیت به حساب می‌آید. اما ویژگی شاخص رمان جمشیدخان عمومیم... عدم تبدیل کامل به باد و تنها پرواز با باد آن هم به دلیل سبکی بیش از حد و خارج از کنترل شخصیت است. شخصیت این داستان در تمام طول داستان از ابتدا تا انتها با باد درگیر بوده و مدام در حال تنش با این ویژگی غیرطبیعی است. او گاهی حتی کرامت انسانی خود را از دست می‌دهد.

منابع

- امین، حسن (۱۳۹۲). «تأثیر مولانا بر رمان کیمیاگر نوشته‌ی پائولو کوئیلو». نشریه حافظ، ش. ۱۰۲، صص. ۲۸-۲۹.
- بوورز، مگی آن (۱۳۹۲). «در تعریف رئالیسم جادویی». قدرت قاسمی‌پور، کتاب ماه، ش. ۱۹۷، صص. ۴۲-۴۷.
- پارسی‌نژاد، کامران (۱۳۸۲). «مبانی و ساختار رئالیسم جادویی». ادبیات داستانی، ش. ۶۶، صص. ۵-۹.
- تسلیمی، علی (۱۳۹۶). پژوهشی انتقادی کاربردی در مکتب‌های ادبی. تهران: کتاب آمه، اول.
- حاتمی، حافظ و نصرافهانی، محمدرضا (۱۳۸۹). «زبان نشانه‌ها (بررسی انگاره‌های نمادین رمان کیمیاگر و مقایسه با نمونه‌های عرفان و تصوف اسلامی)». فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، سال ششم، ش. ۱۸، صص. ۳۳-۶۳.
- داد، سیما (۱۳۹۰). فرهنگ اصطلاحات ادبی. تهران: مروارید، پنجم.
- ریحانی، محمد و قربان‌صباغ، فاطمه (۱۳۹۳). «کیمیاگر نهانگاه نگاره‌های کهن‌الگویی». پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی-پژوهشی)، ش. ۱۶، صص. ۹۱-۱۱۸.
- سرباز، حسن و محمدی، چنور (۱۳۹۴). «بررسی مؤلفه‌های رئالیسم جادویی در رمان نیوارهی په‌روانه‌ی بختیار علی». پژوهشنامه ادبیات کردی، سال دوم، ش. ۲، صص. ۱-۳۲.
- سلیمانی، بلقیس (۱۳۷۶). «رمان کیمیاگر در آینه ادب پارسی (کیمیاگر نوشته پائولو کوئیلو)». ادبیات داستانی، ش. ۴۵.
- طایفی، شیرزاد و رحیمی، محسن (۱۳۹۵). «نقد مؤلفه‌های رئالیسم جادویی در رمان آخرین انار دنیا اثر بختیار علی». پژوهشنامه ادبیات کردی، سال دوم، ش. ۲، صص. ۸۱-۱۰۲.
- علی، بختیار (۱۳۹۶). جمشیدخان عمومیم، که باد همیشه او را با خود می‌برد. مریوان حلبچه‌ای، تهران: نیماژ، دوم.
- قاسم‌زاده، الهه (۱۳۹۰). «رئالیسم جادویی مشرق‌زمین». نشریه گلستانه، ش. ۱۱۲، صص. ۷۹-۸۰.
- عبداللهیان، سمیه و عبدی، هیوا (۱۳۹۹). «تحلیل رمان آخرین انار دنیا اثر بختیار علی: خوانشی ساخت‌گرایانه از منظر لوسین گلدمن». پژوهشنامه ادبیات کردی، سال ۶، ش. ۱، صص. ۱-۲۳.
- عسگری‌حسنکلو، عسگر و شهبازی، آرزو (۱۳۹۵). «فرآیند فردیت در حکایت مرد بغدادی در مثنوی مولانا و کیمیاگر اثر پائولو کوئیلو». فصلنامه تخصصی مطالعات داستانی، سال سوم، ش. ۲ زمستان ۹۳، صص. ۶۷-۸۸.
- عزیزی، مجید و روزبه، محمدرضا (۱۳۹۲). «مقایسه شباهت‌های پیرنگ رمان کیمیاگر اثر پائولو کوئیلو و داستان زمزم اثر رضا امیرخانی». فصلنامه ادبیات داستانی دانشگاه رازی، سال دوم، ش. ۵، صص. ۵۱-۷۱.
- کوئیلو، پائولو (۱۳۸۸). کیمیاگر. آرش حجازی، تهران: کاروان، شانزدهم.
- ناصری‌تازه‌شهری، ناصر (۱۳۹۹). «بازتاب اندیشه‌های خداشناسی بر مبنای سیر و سلوک عرفانی مولانا در داستان کیمیاگر پائولو کوئیلو». فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، سال شانزدهم، ش. ۵۸، صص. ۲۸۳-۳۱۳.